

خاندانهای عربی میش مست (ترشیز)

M.R. Khosravi

Mish-Mast Arab Families of Torshiz

The article discusses the Mish-Mast Arab families living in Torshiz (Kashmar). Investigating the subject in a historical perspective, the author describes when Abassid came to power, many Arab tribes moved to Ray and Khorasan and from there, dispersed to the other parts of the country. Among them are Bani Lam, Bani Shiyaban, Khozaee, Bastami, Taheri (Mish-Mast) tribes.

The article also investigates ups and downs of Mish-Mast tribe in Torshiz, and introduces its chiefs and great people at different times.

اشاره - ظاهراً از زمانی که بنی عباس خلافت را در دست گرفتند بسیاری از قبایل عرب، به حوالی ری و خراسان رخت برکشیدند و از آن پس در بسیاری از نقاط ایران پراکنده شدند. اعراب بنی لام، اعراب بنی شیبان، اعراب خزاعی، اعراب بسطامی و اعراب طاهری یا میش مست از آن جمله اند. تا همین اواخر یعنی حدود سال ۱۲۵۰ هـ. ق تعداد قبایل و عشایر عرب خراسان را به تنهایی، متجاوز از شصت هزار خانوار برآورد کرده اند.^۱ اینان اغلب در سرزمینهایی که استقرار می یافتند حکومتهایی محلی تشکیل می دادند و در عین حال، عموماً، اطاعت از قدرت

مرکزی را از یاد نمی بردند. اعرابی که در ترشیز گردآمده بودند از چهار طایفه لالویی، طاهری، مقصودی و میش مست تشکیل می شدند. البته جز اینها طوایف دیگری از بلرچهای مهاجر سیستانی هم در اطراف شهر به هیأت چادرنشین حضور داشتند.^۲

دسته های کوچکی از طایفه طاهری را سرپرسی سایکس در اطراف ترشیز، دیده بود و اطلاع حاصل کرده بود که بر چند تنبوشه آبیاری که اتفاقاً پیدا شده است، نام سلسله طاهری نقش بسته است.^۳ در میان قبایل عرب ترشیز، میش مستها اهمیت بیشتری یافته بودند. پس اختصاصاً به اعراب این خانواده که غالباً امرای ترشیز از میان آنها برخاسته بودند، نظری داریم:

سوابق تاریخی:

تاریخ ترشیز بخصوص در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری به گونه ای با خانواده عرب طاهری یا میش مست در آمیخته است که مطالعه تاریخ منطقه، حتی بدون توجه به احوال امراء و رجالی که از این خاندان برخاسته اند، مطالعه ی ناقص به نظر می رسد، همچنان که مثلاً مطالعه تاریخ زاوه در قرون متأخر بدون در نظر گرفتن احوال و آثار خاندان قرائی ناتمام می نماید.

اصولاً تاریخ سلسله های محلی از آن جا که برپا دارنده کاخ تاریخ ملی است باید بدقت مورد توجه قرار گیرد. از این رو به احوال خاندان عرب میش مست نگاهی ویژه خواهیم داشت، نگاهی که در خور همین مقاله است و در دیگر جای از آن سراغی نداریم.

حضور دائم امرای عرب میش مست در حوادث دورانهای افشاریه و زندیه و قاجاریه، حضور جدی و چشمگیر است، البته نه در ناحیه ترشیز که در تمام کشور و بخصوص مازندران، اصفهان، کرمانشاهان، یزد و خراسان.

در مجموع می توان گفت که امیرالامراء و عمده الخوانین این سلسله همان

۲ - اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، صص ۳۱۶ و ۴۹۴.

۳ - تاریخ ایران ج ۲ ص ۲۰.

عبدالعلی خان ترشیزی است که با شش فرزند نامدار خود آوازه این خاندان را بیش از یک قرن در تاریخ ایران استمرار داده است. طوایف اعراب عامری در آن سوی کویر ترشیز نیز کیا و بیایی داشتند، محل استقرار آنان خندق و بیابانک بود و بعدها در یزد مستقر شدند، امیر رفیع خان پسر شمشیرخان عرب عامری ابا عن جد صاحبان داعیه و استعداد و جمعیت و خلفا عن سلف از خداوندان شهامت و شجاعت بودند.

امیر رفیع خان با پسرانش اسماعیل خان و محمدحسین خان به توبه خود سالها با حاکمان یزد در زدو خورد بودند.^۴

یکی دیگر از امرای بسیار معروف این خاندان، امیرخان عرب است که فرزند یاریک خان و پسرعموی عبدالعلی خان است. او از امیران بزرگ نادرشاه افشار بود و در جنگ مهماندوست در نزدیکی سمنان که بین اشرف افغان و نادو به وقوع پیوست توپخانه نادری را اداره می کرد.^۵

در حوادث بعد از دوره نادری هنگامی که علیشاه افشار در خراسان زمام امور را به دست می گیرد، امیرخان را از جانب خود به حفاظت قلعه کرمانشاه می گمارد. امیرخان، با هشت هزار سوار و پنجاه هزار تومان زر مسکوک روانه کرمانشاه می شود. قلعه کرمانشاه که متصل به خاک روم می بود جایگاه توپخانه نادری بود. در این قلعه بیش از هزار و پانصد توپ بزرگ و کوچک و ششصد خمپاره بزرگ که وزن هر گلوله آن شصت من تبریز بود و جبه خانه و قورخانه و شش هزار خروار باروت و تجهیزات جنگی و قلعه گیری در آن جا فراهم بود که برای سفر روم مهیا شده بود.

در واقع در این دوره قلعه کرمانشاه، بزرگترین پایگاه توپخانه نظامی به حساب می آمد و چون خاندان عرب میش مست از قدیم الایام در توپخانه و رسته آتش سنگین مهارتهایی به هم رسانده بودند؛ بهترین کسانی بودند که این مهم را کفالت کنند.

در کرمانشاه، امیرخان به ترمیم عراده ها و باروها مشغول شد اما ابراهیم خان برادر علیشاه که اخیراً سرداری عراق را یافته بود با رسیدن به محل خدمت بربرادر

۴- جامع جعفری، ضمیمه ۱۲۹ تا ۳۸۵، ۳۸۷ و ۴۰۳.

۵- ذیل مجمل التواریخ ص ۳۹۴.

عصیان ورزید و بلافاصله محمدخان افشار را با هشت هزار سوار به قلعه کرمانشاه فرستاد تا به جنگ یا به صلح امیرخان را به اطاعت وی درآورد. جنگ در بیرون قلعه اتفاق افتاد و لشکریان امیرخان با شکست روبرو شده به قلعه درآمدند و لشکر محمدخان فتح قلعه را در حوصله خود ندیده برگشتند.

اما سرداران و خوانین قلعه به امیرخان تکلیف کردند که به ابراهیم خان بپیوندند. در همین هنگام عبدالعلی خان پسر عموی امیرخان و پسر جلیل خان که از طرف شاه به نیابت امیرخان مقرر شده بود وارد قلعه شد. امیرخان قلعه را به عبدالعلی خان سپرد و خود به سوی ابراهیم خان حرکت کرد. امیرخان در نزد ابراهیم شاه نیز عنوان توپچی گری لشکر را یافت.

وقتی که دولت مستعجل برادران افشار، سقوط کرد، امیرخان در مشهد جزو شانزده تن سرداری بود که میرزا سیدمحمد، متولنی باشی حرم، را به عنوان شاه سلیمان به سلطنت برداشتند. پس از اعلام سلطنت شاه سلیمان، امیرخان در رأس لشکری مأموریت یافت که به هرات برود، سرداران دیگری مثل امیر معصوم خان برادر امیر علم خان و بهبودخان هم در میانه لشکر بودند، بعلاوه بیست هزار سپاهی آنان را همراهی می کردند.

سرداران خراسانی، هرات را از کسان احمدشاه درآنی بازپس گرفتند. اما دوره حکومت میرسیدمحمد بشتاب سرآمد. در مشهد او را کور کرده بودند و شاهرخ را به سلطنت برداشته بودند و امیرخان هم از سوی شاهرخ در سمتی که داشت ابقاء شد. اما احمدشاه درآنی با استماع آشفته‌گیهای اوضاع مشهد دوباره خود به سر هرات آمد.

در این جا دو روایت است یکی این که با طولانی شدن جریان محاصره سرداران به علت این که از طرف شاهرخ کمکی نرسیده، با احمدشاه کنار آمدند. و روایت دیگر که غالباً آن را نقل کرده اند این است که پس از چهار ماه محاصره، سرانجام مردم از شدت قحطی، خود برج خاکستر را به تصرف احمدشاه دادند، اما امیرخان با وجودی که از مکاید شهریان و پیوستن ایشان به لشکر افغان آگاه گشت باز هم خود را

نباخته تن به مرگ داد و پای ثبات بیفشرد تا کشته شد و این وقایع را عموماً در سال ۱۱۶۲ هـ. ق ذکر کرده اند.^۶

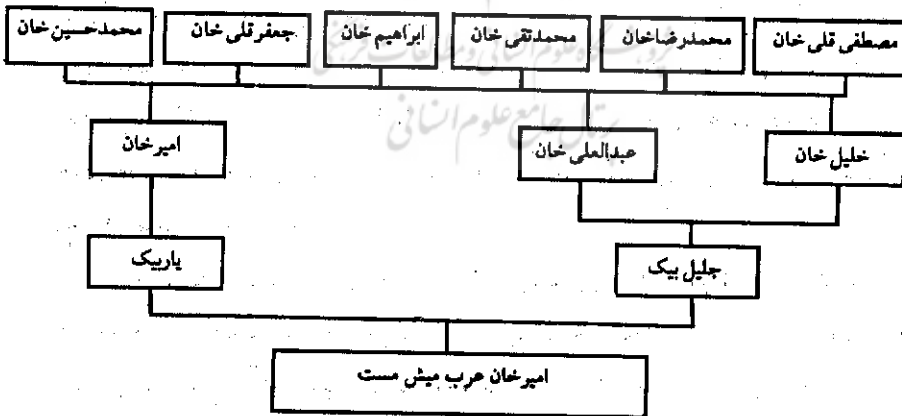
یکی دیگر از امرای میش مست، شخصی بود به نام میرمحمدخان عرب که وقتی ابرالفتح خان در کهریز اصفهان با کریمخان زند روبرو شد، وی یکی از فرماندهان قدر اول لشکر پنجاه هزار نفری ابرالفتح خان بود و همین میرمحمدخان، در جریان جنگ علیمردانخان و کریمخان در دره پیری و کمازان، بعد از آن دلاوریهای اعجاب انگیز که دوش به دوش عبدالعلی خان و دیگر اعراب بنی لام به ظهور رسانید، سرانجام به قتل رسید.^۷

البته در مطاوی کتب تاریخی نامداران از این سلسله بسیارند که به لحاظ عدم ارتباطشان با تاریخ ترشیز از پرداختن به احوال آنان صرف نظر می کنیم.

نظری کلی به خاندان عبدالعلی خان:

از مطالعه و مطابقت برخی از نوشته های متأخران می توان خانواده ترشیزی

اعراب میش مست را در شجره ذیل جای داد:



«نمایش خانواده ترشیزی اعراب میش مست»

۶- مجمل التواریخ و ذیل آن صص ۲۱، ۳۱ تا ۳۰۶.

۷- همان، صص ۱۷۱، ۲۰۰.

از این خانواده به مناسبت ارتباطشان با ترشیز، عبدالعلی خان، مصطفی قلی خان، محمد تقی خان و جعفر قلی خان را جداگانه معرفی خواهیم کرد اما عجالة گفتنی است که از فرزندان عبدالعلی خان بعضیها به حکومت نرسیدند و بعضیها اگر منصبی داشتند نه در ترشیز که در دیگر نواحی بود، مثلاً محمد حسین خان ترشیزی در دستگاه حکومتی عبدالرضا خان یزدی، مناصب اداری و سپاهیگری داشته است و از جمله کافل سمت مهم نسقچی باشی گری بوده است و در طول حکومت عبدالرضاخان، از اعیان ملتزمین او به حساب می آمده است. چنان که در برخورد بین عبدالرضا خان با طوایف بلرچ، محمد حسین خان پیشقراولی لشکر امیر را عهده دار بوده است^۸ و این بر می گردد به سالهای ۱۲۴۳ هـ. ق به بعد و اما ابراهیم خان در سفر عبدالعلی خان به مکه همراه بوده است. ابوالحسن قزوینی در فتاوید الصمدیه نوشته است که عبدالعلی خان در آخر عمر به زیارت بیت اله مشرف گردید و در مراجعت از مکه در سال ۱۲۰۳ هـ. ق به جوار رحمت حق پیوست، پسرش ابراهیم خان که همراه پدر بود به ترشیز بازگشت.^۹

پسر دیگر عبدالعلی خان در سال ۱۱۶۱ و در جریان جنگ محولات که بین نادر میرزا با رسول خان قوللر آقاسی روی داد به قتل رسید. محمد رضا خان در این جنگ برای احمد شاه ابدالی شمشیر می زد بدین معنی که احمد شاه درآنی چهارده هزار نفر را به سرکردگی رسول خان به مقابله نادر میرزا فرستاد که همراه علیمردانخان زنگویی حاکم طبرس به مشهد نزدیک می شدند. اینان در محولات روبروی هم قرار گرفتند و فتح با علیمردانخان بود.

علیمردانخان بعد از این فتح به ترشیز رفت و به تدارک عزیمت به مشهد برآمد که در محاصره احمدشاه درآنی قرار داشت، ولی افزاینه مجدداً به سرکردگی جهان خان و نصیرخان به حوالی ترشیز آمدند و در قلعه بالای سلطان آباد و حوالی قلعه کردوی،

۸ - جامع جعفری، صص ۵۸۸، ۶۲۹، ۶۵۲، ۶۸۷.

۹ - ذیل مجمع التواریخ ص ۲۸۶.

نادر میرزا و علیمردانخان را شکست دادند، علیمردانخان کشته شد و نادر میرزا به سلطان آباد ترشیز عقب نشست.^{۱۰}

اما خلیل خان برادر عبدالعلی خان بعد از آن که عبدالعلی خان مجدداً به کرمانشاه و قلعه داری آن دیار گماشته می شود، حکومت ترشیز را در غیاب برادر به عهده می گیرد و حکومت او تا هنگامی که عبدالعلی خان به خراسان بر می گردد ادامه می یابد.

عبدالعلی خان:

امیر قبیله میش مست عبدالعلی خان نام داشت. او به شجاعت و سپاهیگری مشهور بود و همچنین طرف توجه و اقوام شخص نادرشاه بود. پدر عبدالعلی خان به نام جلیل بیک میش مست در جریان جنگ عظیم نادر با قوای عثمانی در سال ۱۱۴۷ هـ. ق شرکت داشت و همسر بود که سارو مصطفی پاشا، والی دیار بکر را که داماد محمودخان پادشاه روم بود از اسب فرو کشید و او به لحاظ زخمهای کاری که از این حادثه برداشته بود درگذشت.^{۱۱}

عبدالعلی خان در عهد اقتدار نادری مدتها حکومت ایالتهای مهمی مثل هرات و کرمانشاه را داشت. در تمام مدتی که او در عراق و کرمانشاه مأموریت داشت برادر او خلیل خان عرب بر ترشیز حکومت می کرد و چون نادر درگذشت عبدالعلی خان ناگزیر و به دعوت برادرش به ترشیز برگشت،^{۱۲} از ایام حکومت عبدالعلی خان در هرات اطلاع زیادی نداریم همچنین از کیفیت و طول مأموریت وی در کرمانشاه نیز خبر دقیقی در دست نیست. لیکن می دانیم که همزمان با مرگ نادرشاه، در سال ۱۱۶۰ هـ. ق عبدالعلی خان و میرزا محمد رضایی مستوفی الممالک در نواحی کرمانشاه بودند. اختیار شهر در دست میرزا و اختیار قلعه در دست عبدالعلی خان بود.^{۱۳} و چنان که در بالا ذکر شد اطلاع داریم که با انتشار خبر قتل نادر عبدالعلی خان نیز مانند بقیه

۱۰ - مجمل التواریخ ص ۱۱۵.

۱۲ - گنج دانش، ص ۷۶۰.

۱۳ - مجمل التواریخ، ص ۱۳۲.

سرداران وی محل مأموریت را ترك گفته به ترشیز برگشت.

مقارن ایامی که عبدالعلی خان به ترشیز برگشته بود خراسان دستخوش جنگهای داخلی و محلی بود. احمدخان ابدالی (م. ۱۱۸۵ هـ) که با دست یافتن بر هرات و قندهار خود را شاه می خواند به مشهد آمده بود تا شاهرخ و فرزندانش را از میان بردارد، او خود مشهد را در محاصره داشت و شماری از سپاهیان در حدود محولات با نادر میرزا و علیمردان خان زنگویی سرگرم جنگ و جدال بودند. نادر میرزا از افغانه در کردوی سلطان آباد شکست خورد و به قلعه سلطان آباد پناه می برد که عبدالعلی خان در آن جا استقرار یافته است. لشکر افغان برگرد سلطان آباد حلقه زدند و نادر میرزا و عبدالعلی خان به قلعه داری قیام کردند. جوانان مستقر در قلعه به هیأت اجماع از قلعه بیرون آمده در میان باغات سلطان آباد با افغانها طرح جنگ در انداختند. لشکر افغان از خیرگی و دلاوری جوانان مزبور متوهم شده در حالی که تعداد زیادی کشته داده بودند عقب نشینی کرده به سنگر بندی مشغول شدند. در همین زمان خبر رسید که احمدشاه و شاهرخ شاه در مشهد با هم صلح کرده اند. پس عبدالعلی خان چند رأس اسب برای شاه درآنی و چند رأس برای سرداران وی به رسم پیشکش فرستاد و قضیه خاتمه یافت. ۱۴ نکته جالب در این درگیریها آن است که در حالی که محمدرضاخان فرزند عبدالعلی خان در اردوی افغانه مستقر بوده است خود عبدالعلی خان نادر میرزا را که به نوعی قاتل فرزندش به حساب می آید در قلعه سلطان آباد پناه داده و از وی حمایت می کند.

بعد از همین وقایع است که ظاهراً عبدالعلی خان برای بار دیگر به قلعه داری کرمانشاه منصوب می شود و این در وقتی است که امیرخان عرب پسر عموی وی در قلعه کرمانشاه اختیار کار را به دست دارد و عبدالعلی خان این بار به نیابت امیرخان مأمور می شود. ۱۵ در این ایام صفحات عراق و غرب کشور میدان تاخت و تاز خوانین زند

۱۴ - مجمل التواریخ، صص ۱۱۵ به بعد.

۱۵ - همان، صص ۲۶ و ۱۲۲.

است و بر آذربایجان، آزادخان افغان دست گذاشته است.

چنان که گفتیم بعد از آن که امیرخان پسرعموی عبدالعلی خان قلعه کرمانشاه را به قصد پیوستن به اردوی ابراهیم شاه، ترك گفت، اختیار قلعه به عبدالعلی خان واگذار شد. در همین زمانها کریمخان زند در اجرای برنامه های یکپارچه سازی کشور در یک فرسخی کرمانشاه اردو زد. کریمخان ۲۵ روز در این اردوگاه معطل ماند و چون تسخیر قلعه کرمانشاهان را به هیچ وجه ممکن نمی دید از راه سلوک و سازش وارد شده با توافقی تلویحی از گرد قلعه برخاسته به کردستان رفت. ۱۶ مقرر همین اوقات آزادخان افغان نیز که با ۱۵۰۰۰ سوار خود در صفحات غرب مترصد فرصت بود تا از کدام گوشه سلطانی ظهور کند و او بدان سلطان ملحق شود، به فکر افتاد که با تسخیر قلعه کرمانشاه، توپخانه و جبهه خانه نادری را به دست آورد. پس نامه ای به عبدالعلی خان نوشته، یادآور شد که اگر موافقت حاصل است به اتفاق عراق و آذربایجان را در اختیار بگیریم و منتظر باشیم تا هر وقت صاحب شوکتی ظهور کرد به خدمت او بشتابیم. اما عبدالعلی خان و میرزا محمدتقی گلستانه پیشینه توافق را نپذیرفته، جواب روشنی به او ندادند^{۱۷}. بعد از آزادخان، نوبت علیمردانخان زند می رسد که در این خلال خود را به پای قلعه برساند. علیمردانخان به هر لطایف الحیلی، با عبدالعلی خان به توافق رسید. موافقت آنها علیه کریمخان زند بود و کریمخان با شنیدن خبر این توافق محمدخان زند را با سی هزار نفر به جنگ فرستاد. محمدخان در این جنگ شکست خورد و آنگاه خود کریمخان پیش آمد و جنگی دیگر در دره پیری و کمازان به وقوع پیوست. در این جنگ از فرقه عرب بنی لام و مردمان همراه عبدالعلی خان که پیش جنگ بودند چنان تهور و شجاعتی به ظهور رسید که دوست و دشمن لب به تحسین و آفرین گشودند.

میرمحمدخان عرب میش مست در همین جنگ به قتل رسید اما عبدالعلی خان و همراهانش قراولان کریمخانی را از پیش برداشته نزدیک بود، داخل لشکر زندیه شوند که کریمخان خود سد راه شد. اندکی بعد شکست در لشکر علیمردانخان افتاده و

۱۶- همان، ۱۷۸.

۱۷- همان، ۱۸۲.

عبدالعلی خان با معدودی از همراهان خود به قلعه کرمانشاه رفت^{۱۸}. بعد از شکست علیمردانخان در درهٔ پیری و کمازان، او خود به خوزستان و شوشتر رفت و جمعیتی فراهم آورد و به کرمانشاه برگشت و با هم‌آوازی عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی از محمدحسن خان قاجار کمک خواسته و او با سی هزار نفر به مدد ایشان آمد. پیش از ملاحظهٔ او علیمردانخان خود مستقلاً وارد جنگ شد و به سختی شکست خورد و متعاقب آن کریمخان زند طوایف زنگنه و کلهر را به سر وقت عبدالعلی خان فرستاد [محرّم ۱۱۶۵] عبدالعلی خان شش ماه در محاصره بود و دست آخر با سیصدتن از یارانش خود را از قلعه بیرون انداخته محاصره کنندگان را از گرد قلعه دور کرد. و چون به قلعه برگشت قلعه داران با شلیک ۳۵۰ گلوله توپ عمل عبدالعلی خان را تحسین کردند. شکست خوردگان کلهر و زنگنه نزد محمدخان زند رفتند که به رشادت موصوف بود او برادر خود صادق خان را به جنگ عبدالعلی خان فرستاد. صادق خان هم از عبدالعلی خان شکست خورد و محمدخان زند که در درهٔ پیری و کمازان به سر می‌برد خود عازم جنگ شد. محمدخان در پای قلعه به عبدالعلی خان پیشینه صلح داد، اما او نپذیرفت. محاصره ماهها طول کشید. علیمردانخان نتوانست دوباره جمعیتی فراهم آورده و به کمک عبدالعلی خان بیاید. اما کریمخان به کمک محمدخان آمد و حاضر شد به عبدالعلی خان تأمین بدهد. او قول خود را به قسم مؤکد کرد. عبدالعلی خان پس از ماههای مدید که در محاصره بود، به علت کمبود آذوقه و آتش گرفتن انبار باروت قلعه، پیشنهاد کریمخان را پذیرفت و به اردوی وی ملحق شد. اما در همین اوان آزادخان افغان با بیست هزار سوار در برابر کریمخان ظاهر شد و پس از جنگی کوتاه او را شکست داده عبدالعلی خان که با طناً با کریمخان همراه نبود به آزادخان پیوست، آزادخان از این پیش آمد بی‌نهایت مسرور شد^{۱۹} و این در، سال ۱۱۶۶ هـ. ق بود، تا یکی دو سال بعد یعنی تا سال ۱۱۶۸ که آزادخان گیلان را در تصرف می‌گیرد هنوز عبدالعلی خان را در کنار آزادخان می‌بینیم. صاحب

۱۸- همان، صص ۱۹۳ تا ۲۰۱.

۱۹- همان، صص ۲۱۶ تا ۲۷۵.

روضه الصفای ناصری در ذکر ایلغار سلطان محمد حسن خان قاجار بر سر آزادخان می نویسد:

با آنکه آزادخان احتیاطاً در راه سنگرها تعییه کرده بود و لشکرها به هر جا تهیه نموده و عبدالعلی خان عرب عامری در رودسر که محلی است در چهارفرسنگی لاهیجان سنگر بسته و در آن نشسته و یک سوی آن به دریا و دیگر سوی به مرداب متصل و به جنگل و بیشه صعب مشتمل، خسروخان مکرری هم در لاهیجان سنگر نهاده بودند مطلقاً از ایلغار خان مخبر نگردیده به ناگاه پشتتازان سپاه جرار که مقصد و وصول آن جیش خونخوار بودند به سنگر عبدالعلی خان ریخته و گرد بلا برانگیختند. دلیران قاجار و ترکان دشت بکشتند. افغان و تازی به دشت و ناچار طوایف عامری از ابطال قاجار به هزیمت شدند.^{۲۰}

ظاهراً تا حوالی سالهای ۱۱۹۰ که در واقع پایان تاخت و تازهای آزادخان است می بایست عبدالعلی خان هم با او و هوادار نامجوییهای او باشد و اگر به ترشیز آمده باشد بعد از این سالهاست که بار دیگر ترشیز را در اختیار می گیرد. اما پیش از عهد استیلای عبدالعلی خان بر دره کوهسرخ و محال ترشیز ظاهراً خاندان شهاب ترشیزی بر این ناحیه حکومت می کرده اند و این معنی از ترجمه حال شاعر ترشیزی بخوبی آشکار است:

میرا مسکن اصل ترشیز بود	در آن جایگه عزتی نیز بود
پدر بر پدر جمله از دیرگناه	همه صاحب منصب و عز و جاه
چو عبدالعلی خان در آن بوم و بر	به گردن فرازی بر آورد سر
ز ما دولت و سروری دورگشت	همان شمع اقبال بی نور گشت ^{۲۱}

عبدالعلی خان می بایست عمر نسبتاً درازی یافته باشد چه وقتی او بتواند در حدود سالهای ۱۱۵۵ هـ. ق و حتی پیش از آن طرف اعتماد نادر باشد و شاه به دیده احترام در او بنگرد می بایست دست کم ۲۰ - ۲۵ سالی عمر داشته باشد و این بدان

۲۰ - روضه الصفای، ج ۹، ص ۳۲، رجال ایران، ج ۵، ص ۵، مجمل التواریخ، ص ۳۷۱، ۳۶۶.

۲۱ - مجله ارمغان، سال ۱۳، شماره ۱، ص ۳۶.

معنی است که او باید بین سالهای ۱۱۳۰ تا ۱۱۳۵ متولد شده باشد و چون آن گونه که خواهیم دید او در یکی از سالهای ۱۲۰۱ یا ۱۲۰۳ درگذشته است پس هفتاد سالی و بیشتر زیسته است.

در تاریخ ترشیز از عبدالعلی خان به بدی یاد نشده است و حتی به تدبیر و تهور و اقتدار و خیرخواهی از او نام برده اند، در ترشیز آثار خیریه زیادی را به این شخص نسبت می دهند که در رأس آنها بنای مسجد جامع شهر است که هنوز هم بر سر پای ایستاده و مورد استفاده مردم است.^{۲۲} حتی شهاب ترشیزی (م، ۱۲۱۶) که عبدالعلی خان را غاصب مناصب اجدادی خویش می شمارد، وی را ستوده است و هنگامی که قلعه سلطانیه به دست عبدالعلی خان ساخته می شود شهاب در قطعه ای مدح گونه ماده تاریخ قلعه را به دست می دهد.^{۲۳} البته به نظر می رسد اقدامات عبدالعلی خان بر روی تاریخ قلعه چیزی در حدود بازسازی و ترمیم قلعه باشد و ایجاد قلعه ای به این نام به سالهای قبل بازمی گردد. به روایت همین شهاب ترشیزی، مصطفی قلی خان پسر ارشد عبدالعلی خان که سایه وجود پدر را در سنین کهولت مزاحم فرمانروایی خویش می دیده است، هنگامی که عبدالعلی خان در سال ۱۲۰۱ هـ. ق به سفر حج رفته بود کسی را در تعقیب وی به سفر گسیل داشته و آن کس عبدالعلی خان را در سفر مکه از بین می برد. این مقدار اطلاع را از طریق مشنوی بلند ملحدنامه شهاب به دست می آوریم.^{۲۴} که البته مواردی از احساسات دشمنی و کینه توزی و افترا نیز در آن هست. اما صاحب مجمل التواریخ به نقل از ابوالحسن قزوینی صاحب فواید الصغریه تأکید می کند که: عبدالعلی خان در آخر عمر به زیارت بیت اله مشرف گردید و در مراجعت از مکه در سال ۱۲۰۳ هـ. ق به جوار رحمت حق پیوست و پسرش حاج ابراهیم خان که همراه او بود به ترشیز بازگشت.^{۲۵}

۲۲ - نگاه کنید به همین کتاب.

۲۳ - مجله ارمغان، سال ۱۳، شماره ۱ به بعد.

۲۴ - همانجا.

۲۵ - مجمل التواریخ، ص ۱۱۵ به بعد.

مصطفی قلی خان:

ارشد اولاد عبدالعلی خان عرب همین مصطفی قلی خان بود که عملاً از سال ۱۲۰۰ هـ. ق حکومت ترشیز را به دست گرفت و ربع قرنی با استقلال بر این خطه حکومت کرد.

مصطفی قلی خان در دوره حکومت خود همانند بیشتر خوانین خراسان از قبیل رضاقلی خان قزچانی و اسحاق خان قرائی و امیرعلینقی خان طوسی به گونه ملوک الطوائفی عمل می کرد و باجی به شاهان نمی داد، مدتها بود که هر وقت او را به تهران و یا مشهد احضار می کردند از ترس این که مبادا گرفتار شود از رفتن استیحا ش داشت و چون عدالت اجتماعی در کار نبود و به جای آن طمع ورزی به کار می رفت اکثر خوانین به این رسم رو آورده کمتر به دربار حاضر می شدند. به هر حال قواعد بدسلوکی و کج رفتاری وی سرانجام پایتخت را بر آن داشت تا در قبال سرکشیهای وی واکنش نشان دهد.

اکنون ما، بیان انتزاع قلعه ترشیز را از قبضه اختیار مصطفی قلی خان به طریق استمالت و به دستیاری وساطت علامه نجفی از تاریخ آن زمان باز می نویسم و چون در مجموع مشتمل بر اطلاعات و فوایدی در تاریخ محلی است، به نقل عبارت نویسنده وفادار خواهیم ماند:

«مصطفی قلی خان ولد حاجی عبدالعلی خان عرب عامری که به عز معاصرت خدیو دارا درایت کسری عدالت [فتحعلیشاه] پایه افراز مفاخرت می باشد زمانی بود دراز و عهدی دیرباز که اباعن جد مسلک حکمروائی بلده ترشیز را به اقلام فرید جلالت و فخامت و اقتدار می سپردی و در مضممار نام آوری و اقبال، گری پیشی از خوانین نام آور خراسان می بردی و به رسم و قاعده مزمن اهل خراسان و بر عادت سایر خوانین آن سامان مهما ممکن سر همت به احدی از گردنکشان به صرافت طبع فرو نمی آوردی. بعد از آنکه غالب ولایات مملکت خراسان اولیای دولت قاهره را

مستصفی گشته و گردنکشان آن سامان سر به ربه اطاعت آوردند و مفری الیه هنوز شبکه دام مخالفت گسترده، صید قلعه داری را به دام آورده بود، حکم همایون شد تا شاهزاده محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان از افواج قاهره شاهی که ملتزم رکاب خود داشت نگین ولایت ترشیز را در حلقه درآورده شرایط محاصره قلعه به تقدیم رسانند و انگشتی اختیار آن سامان را که در انگشت احوال او به عاریت قرار دارد به سلیمان زمان رسانند.

چون امثال حکم قضا محکوم نموده در تجدید بهار عالم آرا با سپاهی شایسته مراحل عزیمت را به انتهای رسانیده لشکریان شرایط محاصره به جا آوردند، امری از پیش نرفته به مقر حکمروائی مراجعت نمود و تا هفت سال این قانون مطرد بود و در تجدید هر بهار به جبر لشکر رکابی مسلک محاصره آن ولایت می پیمود و شاهد تسخیر قلعه، سیمای زیبا نمی نمود. معتبرین روایت می کنند که در تصاریف ازمنه هفت سال که مصطفی قلی خان بنای قلعه داری را محکم گذاشت از هر جنسی از اجناس ضروریه به تخصیص غله که بنای بقای حیات افراد نوع انسان و دوآب غالباً بر آن است، بدان پایه و مقدار در اماکن و مکامن و اتابیر خود انباشت که کفاف معاش صد ساله سپاه و رعیت را به نیکوئی در عهده کفایت و کفالت داشت از انبارهای میخک و هل و دارچینی و فلفل و نظایر آنها از ادویه جاتی که ... در تصاریف امثال این احوال اعتنایی به شأن اذخار آنها نیست مقادیر سایر اجناسی که در مصارف ضروریه گذران وجود آنها را رواجی تمام می باشد قیاس توان نمود. می گویند مصتعمهای ژرف به آن پایه از روغنچراغ مالا مال ساخته بودند که به جهت مصایب فروزنده روشنان که در هر شب نوربخش بزم آسمان می گردد مادام که این محفل برپا و آن مشعلها در ساحت نورافزا باشد شرایط کفایت به تقدیم می رسانده اند. و این داستان در اثبات این دعاوی که در میان است برهانی ساطع و صحبتی قاطع است که بعد از تمدادی ایام محاصره تا هفت سال، در سال آخرین پای تسعیر من سلطانی گندم که اشرف حبوبات است از پایه یک عباسی در اردو و درجه چهل دینار در اندرون شهر بالاتر گذاشته نگشت. شربتی که اطعمه نهاری و رواجی بزرگان را جزو لاینفک می باشد و به

اصطلاح اهل عجم افشره خوانند به عوض تند که متعارف و متداول است از نبات سفید که به غایت عزت و ارجمندی اتصاف دارد ترتیب می‌یافت و قس علی هذا.

از یکی از معتبران مشاهدین بلا واسطه استماع افتاد که بعد از فتح قلعه انبارهای مویزی که به واسطه تمادی ایام احتباس در مکان قوی اساس آثار عفونت ظاهر ساخته گندیده گردیده بودند و به حمل مطایا و دواب بارکش از اماکن بخصوص به خارج تحویل می‌نمودند چندان بارگیری شد که حساب بارگیران به جز پروردگار عالم، دیگری را مقدور نشود».^{۲۶}

فشرده قضا یا آن که به هر حال بعد از انقضای هفت سال چون اولیای دولت از محاصره شهر طرفی نمی‌بندند، به واسطه متوسل می‌شوند یعنی که مجتهد عصر، شیخ محمدجعفر نجفی از جانب فتحعلیشاه مأمور می‌شود تا در استمالت خاطر مصطفی قلی خان سعی کند. علامه نجفی سرانجام با پند و مرعظه و وعده و وعید، خان ترشیز را از قلعه بیرون می‌آورد و آنگاه شهر به دست محمدولی میرزا می‌افتد. سپاهیان دست به نهب و غارت می‌کشند و جز تعرض به ناموس مصطفی قلی خان از هیچ کاری مضایقه نمی‌کنند و تمامی ذخایر و موجودی شهر به محمدولی میرزا تعلق می‌گیرد، مصطفی قلی خان را با هفتصدتن از کسانی که مقصر می‌شناخته‌اند به حضور شاه گسیل می‌دارند و هنگامی که فتحعلیشاه در چمن سلطانیه به سر می‌برده است حاکم ترشیز و سران سرکش آن دیار به اردوی شاه وارد می‌شوند.

در آن زمان رسم چنین بود که اگر چه طاغیان و سرکشان را امان می‌دادند اما غالباً به این عهد وفا نمی‌کردند و مصطفی قلی خان که از عاقبت کار خویش نگران بود، علاوه بر آن که از علامه نجفی کمک خواست، در عین حال شفاعت نامه‌ای هم از میرزا ابوالقاسم قمی، مجتهد دیگر عصر تحصیل کرده با خود به چمن سلطانیه برد. فتحعلیشاه پس از آگاهی بر مضمون شفاعت نامه، از معتمدالدوله نشاط می‌خواهد که جوابی برای میرزای قمی نوشته و در آن یادآور شود که: «عقوبت مقصرین ترشیز ضرور و ترک سیاست، بی‌حجتی ظاهر از رسوم ملک‌داری دور است،

لیکن اگر شما کفیل ثواب مرعود می شوید و ضمانت می کنید که خداوند در قبال هفتصد تن مقصرین مستوجب عتاب، از گناه یک من در گذرد ضمان نامه ارسال دارید تا من اینان را عفو کنم». به هر حال نامه شاه به میرزا می رسد و او وثیقه مورد نظر را امضاء کرده بر می گرداند و سرانجام عفونامه فتحعلیشاه به انشای نشاط اصفهانی رقم صدور می یابد.^{۲۷} معذالک برای این که اوضاع منطقه را از طغیان و نافرمانی آرام نگهدارند، به مصطفی قلی خان اجازه بازگشت به ترشیز داده نمی شود و او بیش از بیست سال در تهران می ماند.

در سال ۱۲۴۵ هـ. ق که احمدعلی میرزا پسر فتحعلیشاه به ایالت خراسان مأمور می شود مصطفی قلی خان را نیز همراه خود به خراسان می آورد و او دوباره به حکومت کاشمر منصوب می شود. اما بار دیگر بنای بدسلوکی و بدرفتاری را گذاشته، مردم را بر خود می شوراند.

در شورش مردم ترشیز، محمدتقی خان برادر مصطفی قلی خان دوباره حکومت را به دست می گیرد و برادر را مجبوس می سازد.

مصطفی قلی خان همچنان زندانی برادر است. تا آن که در سال ۱۲۴۷ هـ. ق [م. ۱۸۳۱] خسرو میرزا پس از فتح ترشیز، برادران عرب عامری را دستگیر و به نزد عباس میرزا می برد. و عباس میرزا آنان را مورد عفو قرار می دهد.^{۲۸} بعد از این واقعه دیگر از مصطفی قلی خان خبری نداریم لیکن برادران او همچنان در تاریخ ترشیز حضور دارند.

مصطفی قلی خان عرب، با شهاب ترشیزی شاعر قرن دوازدهم هجری، هم عصر بوده است، لیکن شاعر از سوء سلوک وی به دربار هرات پناه می برد و در یک مثنوی هفتصد بیتی به نام ملحدنامه به هجو مصطفی قلی خان می پردازد:

فرستادمش چند نوبت پیام که هشدار و برگرد از این کار خام
مزن مشقت بر نوک پیکان تیز دم مار گرزده به دندان مگیر...

۲۷- همان صص ۱۲۲ تا ۱۲۶.

۲۸- شرح رجال امیران ج ۴، ص ۱۱۲، روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۵۹.

او در ضمن این مثنوی بلند، پاره‌ای از تاریخ حاکمیت خاندان عرب عامری را روشن می‌سازد. شهاب ترشیزی در ضمن یک رباعی، با آن که از مصطفی قلی خان اعلام نارضایتی می‌کند، در عین حال خود را در سلک مداحان وی می‌شمارد:

عمسری بر مصطفی قلی بودم من کوبنده در مدیح و گوبنده سخن
ده سال مرابدید و یک بار نگفت کوبنده کوبنده گوبنده من^{۲۹}

محمد تقی خان عرب:

پسر دیگر عبدالعلی خان، محمدتقی خان است که او نیز در حدود ترشیز مردی قوی و مقتدر بوده است، چندان که ولات خراسان را کمتر به وی دسترس بوده است. سیاست محمدتقی خان جدای از سیاست پدر و برادر نبوده است و این البته سیاست غالب خوانین خراسان بوده است، که پیمانۀ اطاعت از مرکز را کج دار و مریز برکف می‌گرفته‌اند، بنابراین غالب دوره حکومت محمدتقی خان به کجرفتاری با قدرت مرکزی سپری شده است.

به هر حال چنان که سابق براین گفتیم، در سال ۱۲۴۵ و هنگامی که احمدعلی میرزا به جای حسین خان سردار، حاکم خراسان شد، وی مصطفی قلی خان را بعد از بیست سال سرگردانی در تهران و زیر نظر بودن در آن جا، با خود به خراسان آورد. آنها در روز دوازدهم ربیع الثانی به چمن چناران نزول کردند و آنگاه به مشهد وارد شده، این شهر را از دست محمدخان قرایی مستخلص گردانیدند و از آن جا مصطفی قلی خان عرب به ترشیز مأمور شد. لیکن او به واسطۀ عداوتهای سابقه با بعضی از اهالی ترشیز به سوء سلوک در شهر و بلوک مشهور شد، مردم به هم ساخته شبی بر سر او ریختند و او را دستگیر کرده به حبس انداختند و بلافاصله برادرش محمدتقی خان را بر خود حاکم ساختند. لیکن محمدتقی خان پیرو همان سیاستهای معهود، از دستورات و فرمانهای مرکز سرپیچی آغاز کرد محمدتقی خان را در این سرکشیها، محمدخان قرایی راهنما بود، بنابراین در هنگامی که خسرو میرزا از یزد

مأمور خراسان شده بود و از طریق طبرس و ترشیز به مشهد می‌رفت، محمدتقی خان به استقبال شاهزاده نرفت و خسرو میرزا برای آن که وی را از خواب غفلت بیدار کند با عزم جنگ به ترشیز نزدیک شد البته پیش از این هم عباس میرزا نایب السلطنه که از طریق دیگری آهنگ خراسان داشت، به فرزندش خسرو میرزا توصیه کرده بود که وی به همراه امیرعلینقی خان حاکم طبرس به ترشیز برود و امور آن جا را به اصطلاح تصفیه کند. به هر حال، خان طبرس بر اساس فرمان عباس میرزا با جمعی از اعراب نخعی و زنگویی و لالویی در رکاب امیرزاده به تسخیر سلطان آباد مجهز شد.

دو فوج سرباز نیز از نیشابور مأمور این کار شد و در روز یکشنبه، هشتم رمضان سال ۱۲۴۷ ه. ق. وارد ولایت ترشیز شدند و در نیم فرسنگی قلعه سلطان آباد مقیم آمدند. محمدخان قرایی هم با چهار هزار سوار از تربت به بلوک کوهسرخ آمده اقامت کرده بود، مثلاً به عنوان اظهار کمک به حاکم ترشیز و در معنی شاید به قصد دستبرد به شهر ترشیز محمدتقی خان حاکم ترشیز چند مرتبه با افراد خود از قلعه بیرون آمده، کَر و فَری کرد و سپس علینقی خان به ملاحظه عصبیت عربیت به درون قلعه رفته، محمدتقی خان را بدر آورد لیکن برادر محمدتقی خان به نام جعفرقلی خان درها را بست و عصیان ورزید. شاهزاده فرمان یورش به قلعه را صادر کرد و چون از هر سوی هجوم به قلعه آغاز شد سادات و بزرگان قلعه، قرآن به دست بیرون آمده، خسرو میرزا لشکریان را از حملات بیشتر بازداشت. و علی اصغرخان عجم بسطامی را مأمور ضبط برج و بارو ساخت.

در روز چهارشنبه، نوزدهم رمضان ۱۲۴۷ خسرو میرزا با حشمت تمام به قلعه سلطان آباد نزول کرد و زر و جواهر و خیرول و بقال و گله‌های اغنام و دواب و انبارهای پرآذوقه را به تصرف درآورد.

در همین جریان فیروزالدین میرزا، برادر شاه محمودافغان که در ترشیز مترصد فرصتهایی بود به اشتباه و بر اثر عدم شناسایی به دست سربازان محافظ قلعه سلطان آباد کشته شد.

بعد از تسخیر سلطان آباد، خسرو میرزا، محمدتقی خان و برادرش مصطفی قلی خان را با خود به مشهد برد و آوازه فتح ترشیز در تمامت خراسان پیچید. بعدها که عباس میرزا کل خراسان را سروسامان داد، خوانین یاغی و حکام طاغی را نیز با خود به تهران برد، این خوانین عبارت بودند از رضاقلی خان قوچانی، محمدخان قرایی و محمدتقی خان ترشیزی. مقصرین در محرم ۱۲۴۸ هـ. ق به دارالخلافه رسیدند. در تهران از محمدتقی خان زنجیر برداشتند و او را مورد عفو قرار دادند.^{۳۰} اما اگر چه شاه، محمدتقی خان را به خدمت عباس میرزا و رجوع به خراسان امیدوار کرد ولی ظاهراً او دیگر به حکومت ترشیز دست نیافت.

آخرین خان عرب:

بعد از دستگیری محمدتقی خان، نوبت حکومت به برادر دیگر او جعفرقلی خان می‌رسد و این همان است که در جنگ خسرو میرزا بر سر ترشیز در داخل قلعه حضور داشت و تازه پس از این که محمدتقی خان تسلیم گردید او مقاومت را ادامه می‌داد. جعفرقلی خان نیز در حکومت خود طریق مخالفت با قدرت مرکزی را پیش گرفت، از جمله در جریان طغیان سالار که با اوایل کار ناصرالدین شاه مقارن بود جعفرقلی خان به جبهه او پیوست و از هیچ کمکی به غائله سالار دریغ نورزید، به عنوان مثال جعفرقلی خان سیصدتن از سربازان خود را به محافظت قلعه جفتای مأمور کرده بود که در آن سلیمان آقای قلیچی حکم می‌راند و به هواداری سالار علیه قدرت مرکزی وارد عمل شده بود،^{۳۱} اما به هر حال و بر مبنای سیاست آن زمان، جعفرقلی خان هنگامی که شنید حسام السلطنه برای سرکوب شورش سالار به خراسان می‌آید، توسط سربازان ترشیزی و منسوبان آنها عریضه‌ای به حسام السلطنه نوشت و در آن تأکید کرد که «ما همه از خدمتگزاران دولتم و ارادت شعار آن حضرت، تحقیق صدق این مقال، را ساخلویی به ترشیز بفرستید تا آن را تسلیم کنیم» و لهذا به حکم

۳۰- روضة الصفا، ج ۹ ص ۷۵۰، شرح رجال ایران ج ۳ ص ، مرآت البلدان ص ۸۹۷.

۳۱- روضة الصفا ج ۱۰، ص ۶۸۶.

حسام السلطنه، محمدتقی خان عجم به چهارصد سرباز شجاع به رسم ساختن به ترشیز مأمور شدند و شهر را بی هیچ کشمکشى به تصرف درآوردند.^{۳۲} روایت دیگری هم از تسلیم جعفرقلی خان هست که در آن گفته می شود هنگامی که حسام السلطنه به خسروگرد رسیده بود به وی خبر می دهند که اهالی تربت، یعقوب علی خان تربتی را که علم طغیان برافراشته بود، محاصره کرده استدعا کرده اند که اسکندرخان قاجار را که قبلاً در تربت بوده به جای یعقوب علی خان بفرستند. این مسؤول اجابت گردید و حسام السلطنه همین اسکندرخان را با شش عراده توپ و قشون، به محل اعزام کرد. اسکندرخان در راه تربت، به ترشیز رفت و آن جا را مسخر کرد و سربازان مراغه ای را که در آن شهر بودند برداشته و هزار و پانصد تن از طوایف عرب و عجم را به خطه ترشیز گمارده و جعفرقلی خان را نیز همراه خویش می برد^{۳۳} و این به سال ۱۲۶۴ هـ. ق بوده است.

ظاهراً پس از این واقعه به حکومت ملوک الطوائفی و خانخانی در این ناحیه خاتمه داده شده و ترشیز به علت ویرانی قلاع و برجها و باروهای مستحکم خود که هنوز پیکره های درهم ریخته و مخروبه آنها باقی است، اهمیت نظامی خود را از دست می دهد و تحت انقیاد حکومت مرکزی درمی آید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۳۲ - همان ص ۲۸۲.

۳۳ - مرآت البلدان ص ۹۶۵.